گزارشی از ترجمه فرانسوی صحیفه سجادیه

فریده مهدوی دامغانی *

چکیده : نگارنده در این مقاله، گزارشی از ترجمهٔ صحیفه سجادیه به زبان فرانسوی ارائه می‌کند. انگیزهٔ ترجمه، مراحل کار، دغدغه‌های مترجم، راهکارهای پیشبرد ترجمه، موانع و دشواری‌های ترجمه و شیوهٔ غلبهٔ مترجم بر آن‌ها، بازبینی کلّ ترجمه توسط دکتر احمد مهدوی دامغانی و تأثیر آن بر جوامع فرهنگی خارج از کشور، بخشی از عناوین مورد بحث است.

کلید واژه‌ها: صحیفهٔ سجادیه، ترجمهٔ فرانسوی / متون دینی، مشکلات ترجمه به زبان‌های اروپایی / متون دعایی، راهکارهای عملی برای ترجمه به زبان‌های اروپایی / متون شیعی، ترجمه به زبان‌های غیرعربی.

مقدمه :

ترجمهٔ فرانسوی صحیفهٔ سجادیه، حاصل تلاش سخت کوشانهٔ خانم دکتر مهدوی دامغانی مترجم نامدار معاصر است که تحت نظر پدر بزرگوار خود جناب استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی به سامان رسانده و انتشار داده‌اند. فصلنامهٔ سفینه، برای دست‌یابی به هدفی والا ـ یعنی انتقال تجربه‌های مفید پیشکسوتان به رهروان آیندهٔ پژوهش‌های دینی ـ از مترجم گرامی خواست که گزارشی از این ترجمه بنویسند. ایشان نیز ضمن قبول این درخواست و ارسال این مقاله، نامه‌ای سراسر لطف به دفتر سفینه نوشته و در آن تصریح کرده‌اند:

---

* دکترای ادبیات قرون وسطی، مترجم و ویراستار.

«من این مقاله را با دلِ خود نگاشتم. و کوشیدم که زیاد ماهیتی آکادمیکی نداشته باشد تا حالتی کسالت‌آور به خود نگیرد». با وجود این نکته، مقالهٔ ایشان پر از مطالب آموختنی است که امیدواریم مورد توجّه پژوهشیان عرصهٔ قرآن و حدیث قرارگیرد.

جا دارد که لطف استاد گرامی جناب دکتر احمد مهدوی دامغانی را پاس داریم و ارج گزاریم که این مقاله را قبل از انتشار بازبینی کرده و ملاحظاتی در آن روا داشتند. طول عمر و مزید توفیقات معظّم له را در خدمت به علم و دین، از خدای متعال مسئلت می‌کنیم. **(فصلنامه سفینه)**

به راستی که آدمی هرآن چه را از خدای متعال خواستار است به دست می‌آورد، و مهم‌تر از همه، هر آن چه را خداوند متعال از آدمی خواهان است، خواه به آسانی، خواه به سختی، سرانجام به گونه‌ای، به انجام می‌رساند...

دوستان فرهیخته و گرانقدرِ مجلهٔ بسیار موقّر، شایسته، محتشم و تخصصّی «سفینه» از این کمترین خواسته‌اند تا خاطراتی از دوران ترجمهٔ کتاب زبور آل محمّدﷺ به زبان فرانسه را برای عزیزانی که انشاالله قصد دارند در آینده، به ترجمهٔ بسیاری از آثار دینی و به ویژه شیعی به زبان‌های گوناگون دنیا اقدام ورزند، بازگویم.

ماجرایی در زندگی من روی داد که بازگفتن جزئیات آن را به فرصت دیگر وامی‌گذارم. کوتاه سخن این که در پی آن، با پدر بزرگوارم مشورت کردم و ایشان در پاسخ به من فرمودند:

تو وظیفه داری که صحیفه سجادیه را به زبان فرانسه ترجمه کنی.

آری.

من نیز این را می‌دانستم. امّا چگونه...؟ با کدام توانایی...؟

امّا این نخستین کاری بود که قرار بود برای دین و آیین و اعتقادم به انجام رسانم و این کمترین، مطلقاً کوچک‌ترین تجربه‌ای در امر ترجمهٔ آثار دینی و اسلامی نداشت... بدیهی است که از زمانی که شانزده یا هفده سال داشتم، با صحیفهٔ مبارکهٔ سجّادیّه آشنایی داشتم.

پدرم هم از همان دوران نوجوانی، چه آن هنگام که در فرانسه یا انگلستان درس می‌خواندم، چه آن هنگام که در مناطق جنگی در ایران و در مرز عراق به همراه شوهر و

سه فرزندم به سر می‌بردیم، پیوسته و در همه حال، قرائت مداوم دعای مکارم الاخلاق، دعای روز عرفه، دعای آغاز و پایان ماه مبارک رمضان را به این کمترین و شوهرم، سفارش می‌فرمودند.

تمام این توضیحات اوّلیه، برای این است که خوانندهٔ گرامی بداند که بنده با سومین اثر مهمِ شیعیان آشنایی داشتم. بدون آن که هرگز به ذهنم خطور کرده باشد که شاید روزی، این توفیق نصیبم گردد که به ترجمهٔ آن به زبان فرانسوی نائل آیم...

به خاطر دارم که به جناب آقای بهاءالدین خرم‌شاهی زنگ زدم و پس از نقل بیان مقدمات، از ایشان سؤال کردم که آیا این اثر تاکنون به زبان فرانسوی یا انگلیسی ترجمه شده است؟ زیرا از پدرم شنیده بودم که صحیفهٔ سجّادیّه به وسیلهٔ استاد گرانقدر، پروفسور ویلیام چیتیک، به انگلیسی ترجمه شده است. می‌ماند ترجمهٔ زبان فرانسوی آن. یقین داشتم که این اثر، تاکنون به فرانسوی بازگردانیده نشده است و در شور و هیجان زیادی باقی ماندم تا سرانجام روز بعد فرا رسید و آقای خرم‌شاهی با این کمترین تماس حاصل فرمودند تا بگویند که با تحقیقاتی که به انجام رسانده بودند، دریافته بودند که هیچ‌کسی، در حال ترجمهٔ آن به زبان فرانسه نیست.

پس از تماس ایشان، به نوعی آرامش عمیق دست یافتم... درمی‌یافتم که خداوند متعال، وظیفه‌ای بسیار سخت، بسیار دشوار، بسیار عجیب در پیش رویم نهاده است. چرا من...؟ تنها خدا می‌دانست و بس.

نماز شکرگزاری‌ای گزاردم و از خدای متعال، درخواست یاری و قدرت و صبر و مقاومت کردم. سپس، طبق عادت معمولم که از رویارویی با مبارزات ذهنی و ترجمهٔ هرگونه اثر دشوار ادبی (به‌ویژه قرون وسطایی، و آن نیز بر اساس نوع رشته و تخصّصم) غرق در هیجان و لذّت و می‌گردم، با نهایت شهامت، در روزی تابستانی، در شهر اهواز، مقابل رایانه‌ام نشستم. در کمال استواری گفتم: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. و در عین حال سراپا آکنده از توکل به خدا، به این کار طولانی و بزرگ، مبادرت ورزیدم.

نه می‌دانستم این مسیر مرا به کجا هدایت خواهد کرد، نه می‌دانستم چه میزان زمان برای این کار خواهم نهاد...

نکته‌ای که برایم بسیار تسکین‌بخش بود، آگاهی نسبتاً کاملم از زبان فرانسه بود.

درواقع، هنوز هم با گذشت چهل و دو سال عمر، هربار که بخواهم کارهای روزانه‌ام را مرور کنم، صرفاً به زبان فرانسه می‌اندیشم و با خود سخن می‌گویم... لذا، نگرانی من از زبان فرانسوی‌ام نبود. نگرانی‌ام از متن یا متن‌های فارسی‌ای بود که می‌بایست در مقابلم قرار گیرد. زیرا با وجود آن که به پنج زبان دنیا آشنایی دارم (فرانسوی، انگلیسی، ایتالیایی، اسپانیایی و لاتین) لیکن به زبان مبدأ صحیفهٔ مبارکهٔ سجّادیّه ـ که همانا زبان فصیح و زیبای عربی باشد ـ به هیچ وجه آشنایی نداشتم. زیرا تحصیلات این کمترین، هرگز در ایران نبوده است تا با زبان عربی آشنایی یابم.

پدرم، بنا به نوعی نگرانی فرهنگی و آکادمیکی که طبیعت ثانوی اوست، نخست توصیه کردند که از انجام این کار در آن مقطع از زمان، خودداری ورزم، و بیشتر به آموختن زبان عربی اقدام کنم، با این امید که پس از یکی دو سال تحصیل فشرده، و با آگاهی یافتن از زبان عربی، به این کار بزرگ همّت گمارم. امّا بنا به روحیه‌ای که در خود می‌شناسم، می‌دانستم که آن کار را باید در اسرع وقت آغاز کنم. حال چه عربی می‌دانستم، چه نمی‌دانستم.

با بسیاری از دوستان عزیزی که یا از روحانیان محترم مشهد بودند یا از استادان دانشگاه در ایران یا خارج از ایران، تماس تلفنی گرفتم و با هریک از آنان که مشورت می‌کردم، همه مرا از انجام این کار بسیار سخت و دشوار باز می‌داشتند و مرا بیش از پیش مأیوس و نومید می‌کردند. البتّه حقّ نیز به جانب آنان بود. زیرا چگونه زنی سی و دو ساله، که از بیست و چهار سالگی، تنها به ترجمهٔ آثاری ادبی یا روانشناختی یا عرفانی از زبان‌های اروپایی اقدام ورزیده بود، می‌توانست ناگهان به ترجمهٔ یکی از زیباترین و شاعرانه‌ترین و عارفانه‌ترین آثار دینی و اسلامی روی آورد...؟

همسرم پیوسته توصیه می‌کرد که دیگر با هیچ عزیزی تماس نگیرم و هرچه سریع‌تر، وظیفه‌ای را که پیش رو داشتم، آغاز کنم. با هم به یکی از کتاب‌فروشی‌های مهم اهواز، در میدان شهداء رفتیم، و شش هفت صحیفه سجّادیّه، از مترجمان گوناگون فارسی زبان تهیّه کردیم.

خداوند متعال، روح آن مترجمانی را که به رحمت الهی شتافته‌اند، قرین صلح و آرامش کند، و آنانی هم که هنوز در قید حیات به سر می‌برند، در نهایت عزّت و

آبرومندی و سلامت به سر برند!

تا آن جا که حافظه‌ام به یاری‌ام می‌آید، من ترجمهٔ آقایان جواد فاضل، فیض الاسلام، انصاری، صدربلاغی، حسین داریوش (نام دیگران را امروزه به خاطر ندارم...) در اختیار داشتم. البته بعدها، بنا به یاری دوستی (آقای محمدخانی، سردبیر سابق نشریهٔ کتاب ماه) بنده ترجمهٔ آقای دکتر آیتی را نیز تهیّه کردم که بی‌اندازه یاری رسانم بود. به خاطر دارم که هشت ترجمهٔ فارسی و یک ترجمهٔ انگلیسی (ویلیام چیتیک که پدرم از آمریکا برایم ارسال فرموده بودند و با دستخط و امضای خودِ آقای چیتیک که به پدرم هدیه کرده بودند نیز مزیّن بود...) در اختیار داشتم.

طبق عادت معمول خویش، (به ویژه آن که دقیقاً در همان دوران، ترجمهٔ «کمدی الهی» اثر دانته آلیگیری را نیز تازه آغاز کرده بودم، و به هیچ وجه نمی‌دانستم که هر دو اثر، «چند سالی...» از عمر ناچیزِ مرا به خود اختصاص خواهند داد...) از همان دعای نخست، شروع به ترجمه کردم و نخواستم مانند برخی از مترجمانی باشم که ترجیح می‌دهند نخست از بخش‌های آسان شروع کنند و سپس به بخش‌های دشوارتر بپردازند.

من روزانه، بیش از دو صفحه ترجمه نمی‌کردم. حال آن که برای سایر آثار، روزانه پانزده تا بیست و پنج صفحه ترجمه می‌کردم. دلیل این بود که بازگردانی اندیشهٔ شرقی به زبانی اروپایی ـ به‌ویژه آن اندیشهٔ عارفانه و زاهدانه، که در نهایت فصاحت ادبی بیان می‌شد ـ مستلزم ظرافت‌کاری‌های خاصّی بود که تنها به صورت آهسته و دقیق می‌شد به مرحلهٔ اجراء نهاد.

با این حال، نظر این کمترین آن بود که نخست، ترجمه‌ای اوّلیه و لیکن بسیار دقیق فراهم آورم، و سپس، با پرینت گرفتن از ترجمهٔ آغازین، به زینت بخشیدن و افزودن واژگان «اسلامی‌تر» و «دینی‌تر» اقدام ورزم.

اثر پس از چهار ماه، به پایان رسید، و صفحاتی را برای پدرم ارسال داشتم تا نظریهٔ ایشان را بدانم. ایشان پس از چند روز جواب دادند که: «بد نیست...» امّا از لحن ایشان دریافتم که متن، از نظر ایشان، هنوز، آن طور که باید و شاید «اسلامی»، «دینی» و مهم‌تر از همه: «دقیق» نیست. ایشان گفتند که بسیاری از مفاهیمی که حضرت سجّاد علیه‌السلام بیان فرموده بودند، از سوی این جانب درک نشده بود، آن نیز به این دلیل که منِ مترجمی

که عربی نمی‌دانستم، نمی‌دانستم باید بیشتر به کدامین متنِ فارسی، رجوع کنم. مشکلم را با پدرم مطرح کردم. ایشان می‌فرمودند که برای مثال، از سطر ۱۴ تا ۱۹ دعای نهم امام علیه السلام، آقایان الف و ب، منظور و مفهوم حضرت سجّاد علیه السلام را بهتر درک کرده بودند تا آقایان ج و د. در متن انگلیسی نیز، برخی نکات یافت می‌شد که مترجم محترم آمریکایی، نتوانسته بودند به عمق مطلبی که حضرت امام سجّاد از آن سخن فرموده بودند، پی ببرند.

و بنده تازه درمی‌یافتم که وظیفهٔ اصلی این کم‌ترین، تازه بعد از ترجمهٔ اوّلیه شروع می‌شد. یعنی آن که به عنوان مترجم، تشخیص دهم بیشتر به کدام متن از میان هشت، نُه متنی که در پیش رو داشتم مراجعه کنم.

آیا باید به متونی مراجعه می‌کردم که برای مثال سه مترجم، دقیقاً به یک شکل ترجمه کرده بودند، یا به متونی مراجعه کنم که دو مترجم دیگر، به شکلی دیگر، و چهار مترجم دیگر، هر کدام به شکلی مستقل ترجمه کرده بودند؟...

انتخاب این کمترین باید بر چه اساسی صورت می‌گرفت؟

از پدرم خواستم که از میان آن مترجمان عزیز، به ترتیب نام سه بزرگوار را از نظر بازگردانی دقیق و صحیح به این جانب اعلام فرمایند.

پدرم رغبتی به این کار نشان نمی‌دادند، تا مبادا ارزش آثار آن عزیزانی که از نظر دقّت، از وسواس کمتری استفاده کرده بودند، از سوی این کم‌ترین نادیده گرفته شود.

امّا سرانجام پس از اصرارهای مکرّر این جانب، ایشان توصیه فرمودند که بیشتر به ترجمه‌های آقایان الف و ب و ج توجّه ابراز نشان دهم، و به همان اندازه در همه حال، به ترجمهٔ آقای دکتر چیتیک اهمیّت و دقّت لازم را ابراز دارم، زیرا آقای چیتیک، از امتیازی برخوردار بودند که این کم‌ترین از آن بی‌بهره بود، و آن این بود که ایشان به زبان عربی آشنایی کامل داشتند، و لذا، معنا و مفاهیم و تفاسیر و تعابیر برخی از عبارات را بهتر از مترجمان فارسی زبان، می‌توانستند به بنده‌ای که در خارج از ایران رشد و پرورش یافته و تحصیل کرده بود، «تفهیم» کنند.

من به بازبینی اثرم، با انجام این ملاحظات پرداختم. همزمان با خود تصمیم گرفتم که به مطالعهٔ انجیل و تورات به زبان فرانسوی، ایتالیایی و انگلیسی، برای نوبتی دیگر،

اقدام ورزم، تا واژگان ادبی و باستانیِ بهتری را برای ترجمه‌ام، منظور کنم. مطالعهٔ آثار میلتون، دانته، سَن توگوستَن (سنت آگوستین) و سَن تومادکَن (سنت توماس داکوئیناس)، و همین‌طور هم کتاب دعای مسیحیان کاتولیک و اصطلاحاتی که برای یک رشته از امور شرعی و مسائل فقهی‌شان مورد استفاده قرار می‌گرفت، برای گزینش‌های بعدی من از برخی از واژگان کاملاً فقهی یا شیعی، تأثیر و کمکی عظیم رساند.

این کارها، حدوداً یک سالی به طول انجامیده بود. زیرا در طول این مدّت، این کم‌ترین، به دلیل کار زیاد، به‌ویژه نوشتن، تاندُن دست راستم را از کار انداخته بودم و دستم به مدّت سه ماه درگچ بود...

این بار، با آگاهی از کاربرد بسیاری از واژه‌های دقیق دینی ـ که هم‌زمان، حالتی قدیمی و بسیار ادبی به اثرم می‌بخشیدند ـ ترجمهٔ اوّلیه‌ام را تصحیح کردم و آن را کامل‌تر کردم. این کار نیز چندین ماه به طول انجامید، زیرا همزمان به ترجمهٔ «کمدی الهی» و چندین اثر دیگر مشغول بودم و ناگزیر بودم که تنها هفته‌ای شش تا هشت ساعت و نه بیشتر به این ترجمهٔ فرانسوی صحیفهٔ سجّادیّه وقت گذارم.

سپس برای چند ماهی، ترجمهٔ صحیفهٔ سجّادیّه را کنار گذاشتم، و به ترجمهٔ آثاری دیگر پرداختم. قصد داشتم ترجمه‌ام را با شیوه‌ای جدید، از نوعی «فیلتر» عبور دهم. چگونه؟ به این شکل که ترجمهٔ پنج تن از مترجمان محترم فارسی را کاملاً به کنار نهادم، و تنها از سه ترجمهٔ فارسی و ترجمهٔ انگلیسی کمک گرفتم. در این دوران، ترجمهٔ آقای دکتر آیتی نیز به دستم رسید، و بنده تصمیم گرفتم ترجمهٔ ایشان، ترجمهٔ انگلیسی و ترجمهٔ دو تن از آن سه مترجم عزیز و بزرگوار را زین پس، به عنوان متون اصلی‌ام در نظر گیرم. این موجب شد تا بار سنگینی از دوشم برداشته شود، زیرا تا آن زمان، پیوسته ناگزیر بودم با هر سطر از فرمایشات حضرت امام سجّاد، به نُه متن گوناگون مراجعه کنم، و این کاری بسیار وقت‌گیر و شکنجه‌آور بود. زیرا به دلیل تنوّع و سلیقه در نوع برداشت‌های آن مترجمان فارسی‌زبان عزیز، هر بار ناگزیر بودم گزینشی صرفاً براساس استنباط و احساس شخصیِ خودم به انجام رسانم. امّا در هنگامی که گزینش مترجمان معتمد و دقیق به عمل آمد، با آزادیِ عملِ بیشتری به کار زینت بخشیدن و بهبودی ترجمه اقدام کردم.

برای بار دوم، ترجمهٔ دیگری به انجام رساندم، و این بار، کلّ کار را بـرای پـدرم ارسال کردم.

پدرم، به من گفتند که منتظر پاسخی سریع از جـانب ایشـان نـباشم، زیـرا قـصد داشتند تا هر زمان که وقت بگیرد، به مطالعه و تطبیق دقیق متن فرانسوی‌ام، با متن عربی اقدام ورزند. به خوبی درمی‌یافتم که ایشان با روحیه‌ای که داشتند و هنوز هم دارند، قصد داشتند دقیقاً به همان شکلی که فرموده بودند پیش بروند، یعنی مـطالعهٔ یک سـطر از فرمایشات حضرت امام سجّاد، و سپس تطبیق آن با ترجمهٔ فرانسوی‌ام. کار من، بیش از سه سال، و کمتر از چهار سال به طول انجامیده بود، و در آن برهه از زمان، به هیچ وجه حدس نمی‌زدم که «عملیات تطبیق» متن بنده با متن عربی، از سوی پدرم، دقیقاً دو سال به طول خواهد انجامید... .

پدرم، اشکالات و اشتباهات فراوانی از این جانب می‌گرفتند و بی‌درنگ با فاکس به این کم‌ترین ارسال می‌داشتند. مشکل من، در ترجمهٔ فرانسوی متن نبود، از آن لحاظ، حتّی پدرم هم گاه به بنده تبریک می‌گفتند، و در حدّی که به خویشتن مـغرور نگـردم، اندکی از کارم تعریف می‌کردند تا از نگرانی دائمی‌ای که در دل داشتم، مرا بیرون آورند. مشکلات و اشـتباهاتی کـه پـدرم از ایـن کـم‌ترین مـی‌گرفتند، در ابـراز تـوجّه بـنده بـه ترجمه‌های فارسی و آن یک متن انگلیسی بود.

خوب به خاطر دارم که پدرم بارها به من زنگ می‌زدند و با ناراحتی و پـریشانی می‌فرمودند: «بابا جان! آخر در کجای این دعا، حضرت امام سجّاد، چنین مطلبی را بیان فرموده‌اند...؟» و سپس به قرائت متن عربی آن به من می‌پرداختند، و من نیز هر بار بـا نهایت احترام و خضوع به ایشان یادآور می‌شدم که بنده عربی نمی‌دانم، و مشکلم در این است که ناگزیرم به ترجمه‌های فارسی زبان آن متن مراجعه کنم. ایشان نیز هر بـار می‌گفتند: «خب پس چرا به چنین کار مـهمی دست مـی‌زنی؟!...» و هـر بـار بـا نـهایت ناراحتی می‌افزودند که نگارش یک سخن کم‌تر یا بیش‌تر از زبان امـامان مـعصوم:، بـه منزلهٔ ارتکاب گناه است، هرچند آن گناه، ناخواسته باشد. بارها، پدرم با گفتن ایـن کـه «آخر تو می‌دانی که اگر یک کلمهٔ پس و پیش بنویسی، چه گناهی نـاخواسـته مـرتکب می‌شوی؟!...» مرا به وحشتی عمیق می‌افکندند (و هنوز هم که مشغول تـرجـمهٔ انـواع

ادعیه و زیارت و خطبه‌های دینی به فرانسوی و انگلیسی هستم، این احساس ترس و وحشت و وسواس بی‌اندازه زیاد را در وجودم زنده می‌کنند...!) و من نیز گاه می‌گریستم و به ایشان عرض می‌کردم که گناه من چیست، اگر آن آقای مترجم، مثلاً به جای «بهشت» نگاشته است «باغ»، یا به جای «صفابخشیدن به روح و جان»، «شست و شوی نفس» را نوشته است...؟! اشتباهات، به این نوع بود. اشتباهاتی ظریف، که می‌توانست متنی بسیار ادبی و عارفانه را (خدای ناخواسته) به متنی بسیار منطقی تغییر شکل دهد که عاری از آن حالات خاصّ اخلاص و ارادت و احترام آن حضرت، به خدای متعال باشد.

پدرم ـ که امیدوارم سایهٔ ایشان تا مدّت‌ها بر سرِ این کم‌ترین و فرزندانم باشد ـ اکثر جملات دعاها را خودشان، گاه به صورت چند سطر، گاه به صورت چند صفحهٔ کامل، با چشمانی مؤوف، با تنی رنجور، با هزاران کار و مشغله، برای رضای خدا و حضرت سیّدالشهداعليه‌السلام و حضرت امام سجّادعليه‌السلام، برایم از زبان عربی، به فارسی سلیس و فصحیح، و گاه نیز فرانسوی امروزی ترجمه می‌کردند. در آن هنگام، من به بررسی و تطبیق متن صحیح پدرم، با متن فرانسویِ خود می‌پرداختم، تفاوت‌ها و سایه روشن‌ها و تغییرات و اشتباهات را به خوبی درمی‌یافتم، و سپس به ترجمهٔ نهایی متن فرانسوی بسیار ادبی، و به سبک و شیوهٔ قرون وسطایی که برای این گونه متون بسیار شایسته و مناسب است، اقدام می‌ورزیدم. یکی دیگر از کارهایی که این کم‌ترین، بیش‌ترین جدیّت را در دنبال کردن آن ابراز می‌داشت، «سر و کلّه زدنِ مداوم» با کتابی فرانسوی بود که مترادف‌های واژه‌ها را به صورت کامل و جامع ذکر می‌کرد. بدین شکل، من با نهایت دقّت و وسواس می‌کوشیدم دقیقاً همان واژه‌ای را که حضرت امام سجّاد به عربی فرموده بودند، در زبان فرانسوی بیابم و در ترجمه‌ام قید کنم. از این رو، پیوسته در بین کلماتی که از یک معنا برخوردار بودند، به «گشت و گذار» می‌پرداختم تا مناسب‌ترین را برگزینم. سپس پس از هر ده یا پانزده صفحه که به این شکل، تصحیح می‌شد، دوباره همه چیز را برای بازبینی نهایی برای پدرم می‌فرستادم تا ایشان، ترجمهٔ جدیدم را تأیید فرمایند. و کلّ این اوضاع، دو سال یا اندکی بیش‌تر به طول انجامید.

بدیهی است که اگر عزیزی بخواهد از من سؤال کند کدامین دعا، از میان پنجاه و چهار دعای آن حضرت، برای ترجمه‌ای سلیس به زبان فرانسه، از همه دشوارتر بوده

است، بی‌درنگ پاسخ می‌دهم دعای چهل و هفتم (دعای روز عرفه) آن نیز به دلیل طولانی بودن آن. به همان اندازه، در همین دعا، گاه پیش می‌آمد که من بیش از هفت یا هشت نوبت، به ترجمهٔ جملهٔ بخصوص یا جملاتی می‌پرداختم، و در هر نوبت، پدرم می‌فرمودند که هنوز هم به کُنه مطلب و مفهومی که حضرت امام سجّاد قصد داشتند توجّه خوانندگان خود را به آن جلب کنند، دست نیافته‌ام، و یا از لحاظ ساختار زبان فرانسه، آن طور که باید و شاید، از لحنی «متقاعد کننده» یا «شیعی» یا «دینی و به ویژه اسلامی» برخوردار نشده است. یعنی متن، حالتی «اروپایی» با شباهتی زیاد در واژگان و اصطلاحات فقهی مسیحی به خود می‌گرفت، بدون آن که اصل اسلامیِ آن، به درستی رعایت شود، و من ناگزیر بودم ساعت‌ها یا گاه روزها، روی آن جمله یا جملات کار کنم تا دقیقاً بازتابی از اندیشهٔ اسلامی و شیعی امام سجّاد علیه‌السلام را در آینهٔ ذهن خواننده‌ای فرانسوی زبان، پدید آورم، و نوشته‌ای کاملاً دینی، براساس چارچوب و ساختار نوشتاری اسلامی، تقدیم خواننده کنم.

نکتهٔ دیگر آن که پدرم دستور اکید داده بودند که صرفاً از متن ترجمهٔ قرآن بانو د.ماسُن (خداوند روح ایشان را قرین رحمت خویش سازد!) استفاده کنم.

پدرم تأکید می‌کردند که ساده‌ترین، گویاترین و دقیق‌ترین قرآن به ترجمهٔ فرانسوی ـ تکرار می‌کنم: برای این متنِ بخصوص ـ می‌بایست متعلق به بانو ماسُن باشد و بس. البته من ترجمه‌های دیگری نیز در اختیار داشتم که پدر، مرا از استفادهٔ آن‌ها بازداشتند. نیایش‌های دیگری که دشواری خاصّی را برایم ایجاد کردند، نیایش آغاز ماه رمضان و وداع با آن ماه مبارک، نیایش مدافعان و مرزبانان و نیایش در ذکر توبه بود.

یکی دیگر از نگرانی‌های من این بود که بکوشم، و بکوشم، متنی سراپا احساس و آکنده از آن اخلاص و تقوایی که حضرت امام سجّاد، در هنگام راز و نیازهای خود به انجام می‌رساندند، پدید آورم. متأسفانه اغلب مشاهده می‌شود که متنی، با وجود آن که از لحاظ نکات ترجمه، بسیار دقیق و صحیح است، لیکن از هیچ «روح و جانی» برخوردار نیست، و خواننده بدون تجربه کردن هیچ نوع طغیان روح یا انقلاب درونی، بدون فشاندن هیچ قطره اشکی، بدون فرورفتن در هیچ نوع تعمق و تأملی، به مطالعهٔ آن می‌پردازد، و سپس مضمون کتاب را نیز بی‌درنگ به دست فراموشی می‌سپارد. حال آن

که هدف و انگیزهٔ من، ایجاد متنی بود که بتواند خلق و خوی عاطفی ما شرقی‌ها و به‌ویژه حال و هوای این نیایش‌های عارفانه را دقیقاً در روح و جان خواننده‌ای غیرشرقی پدید آورد و کاری کند که خوانندهٔ این نیایش‌ها، حقیقتاً و عمیقاً تحت تأثیر فرمایشات امام سجّاد قرار گیرد، و حتّی بخش‌هایی را برای همیشه، در ذهن و جان خود، محفوظ نگاه دارد، و بخواهد که بارها و بارها، به سراغ آن نیایش‌ها بازگردد و از مطالعهٔ آن‌ها، لذّتی جانانه برد.

به خاطر دارم که سال گذشته، پس از آن که به زیارت حجّ مشرف شدم، ناگزیر بودم بی‌درنگ پس از مراجعتم به ایران، به کشور ایتالیا عزیمت کنم تا چهار سخنرانی در آن جا، ایراد کنم. در یکی از این جلسات، نمایندهٔ امور فرهنگی و هنری پاپ جدید، و از کارگزاران بسیار نزدیک به شخص ایشان (به گونه‌ای که به فرمایش خودِ ایشان، پاپ بندیکت شانزدهم را حداقل روزی یک بار ملاقات می‌کردند) برای حضور در برنامهٔ من و نیز حضور در برنامه‌ای که مربوط به چهلمین سالگردِ نصب صلیبی از طلا، بر فراز مزار دانته از سوی پاپ پل ششم بود، از رم به شهر راوِنا آمدند، و یک روز در آن‌جا ماندند، و میهمان صومعهٔ برادران فرقهٔ فرانسیسکن شدند که حافظانِ رسمیِ آرامگاه دانته در آن شهر هستند. شب، پس از صرف شامی غیررسمی و بسیار دوستانه با ایشان و تنی چند از کارگزاران سیاسی، فرهنگی و دینی شهر، (من به همراه همسر و سه فرزندم حضور داشتم)، ایشان تقاضا کردند که یکی از ما، کتابی به ایشان امانت دهیم تا ایشان پیش از خوابیدن، اندکی مطالعه کنند.

من بی‌درنگ فرصت را مغتنم شمردم، و پیشنهاد کردم که ایشان کتاب «صحیفهٔ مبارکهٔ سجّادیّه» این جانب را که بنده چندین نسخه‌ای از آن را به دفتر امور فرهنگی شهر راونا و نیز انجمن دانته (یعنی به همان برادران راهب فرانسیسکَن که یکی از تخصصّی‌ترین و بهترین کتاب‌خانه‌های ایتالیا در مورد آثار دانته به تمام زبان‌های دنیا را در اختیار دارند) تقدیم کرده بودم تا مطالعه فرمایند. سپس بی‌درنگ به همراه شوهرم و رئیس انجمن فرهنگی شهر راونا، دکتر والتر دِلاّ مُنیکا، شبانه به دفتر فرهنگی شهر رفتیم، کلیدهای ساختمان را گشودیم، و یک جلد از «صحیفه»ها را از درون قفسه‌ای برداشتیم و به آن روحانی محترم تقدیم کردیم. ایشان از من سؤال کردند که کدامین یک از

نیایش‌های اسلامی ما را تلاوت کنند؟ به ایشان گفتم که نیایش نخست، سوم و نهم (یعنی به ترتیب، نیایش در جهت ستایش و تسبیح خداوند متعال، نیایش تبرّک جستن از حاملات عرش الهی و نیایش در جهت طلب مغفرت) را مطالعه کنند و نظرشان را روز بعد، به من اعلام فرمایند.

صبح روز بعد، با ملاقات ایشان، دریافتم که «صحیفهٔ مبارکهٔ سجّادیّه» تأثیر همیشگی و مطلوب خود را، بر روح و جان ایشان نیز بر جای نهاده است. ایشان سراپا شور و هیجانی روحانی و معنوی، فرمودند که شب گذشته، نه تنها به مطالعهٔ چندین نیایش دیگر نیز پرداختند، بلکه بامداد همان روز، یعنی پس از نماز صبحگاهی آنان که ساعت پنج بامداد است، دیگر بار به مطالعهٔ سایر نیایش‌ها پرداخته بودند و لذّتی عمیق از مطالعهٔ آن اثر برده بودند. لازم به گفتن است که ایشان به زبان فرانسوی و انگلیسی نیز، طبیعتاً، آشنایی کامل داشتند و لذا ترجمهٔ فرانسوی را به آسانی مطالعه کرده بودند. ایشان با حالتی سراپا افسوس، کتاب را به رئیس فرهنگی شهر راونا بازگرداندند، امّا من که نیک می‌دانستم ایشان دوست داشتند آن کتاب را نزد خود نگاه دارند، از ایشان خواهش کردم که آن را به رسم یادگار، از اینجانب بپذیرند، زیرا می‌دانستم که رئیس فرهنگی شهر راونا، چند نسخهٔ دیگر از «صحیفه» را در قفسه‌هایشان داشتند. این موجب شد تا ایشان بسیار خوشنود گردند و گفتند که شاید در آینده‌ای نزدیک، فرصتی پیش بیاید تا ما بتوانیم صفحاتی از «صحیفه» را در واتیکان، برای شنوندگانی، قرائت کنیم. و سپس پیشنهاد کردند که این کم‌ترین، این کتاب را به ایتالیایی نیز بازگردانی کند...

آن روز، ما به لطف و عنایت کلام و فرمایشات والا و متعالیِ حضرت امام سجّاد علیه‌السلام، و به لطف و عنایت حضرت فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام، با نهایت دوستی و رفاقت، با آن نمایندهٔ محترم و گرامی پاپ وداع کردیم، در حالی که می‌دانستیم که دیگر بار، فرصتی در پیش رویمان قرار خواهد گرفت تا این دوستی دو جانبه میان اسلام و مسیحیت را گسترش بیشتری دهیم...

باری، خداوند مهربان شاهد است آن هنگام که پس از پنج یا شش سال، سرانجام روزی را که آخرین تأییدیهٔ پدرم را از ایشان دریافت کردم، و به یقین دانستم که سرانجام این کار طولانی و بسیار دشوار به پایانِ قطعیِ خود رسیده است، تا چه اندازه خوشنود و

خوشحال و سبکبال گشتم...! گویی وظیفه‌ای بسیار سنگین و جدّی، که سال‌ها بر دوشم سنگینی کرده و شبانه‌روز، ذهنم را به خود مشغول نگاه داشته بود، به ناگهان از وجودم برداشته می‌شد و من جانی دوباره می‌گرفتم... کمی پیش از آن نیز، پس از چهار سال تلاش مداوم، «کمدی الهی» این کم‌ترین (که آن نیز با همین شیوه، از سوی پدرم مورد ویرایش قرار گرفته بود) به پایان رسیده و برکات زیادی از سوی خدای متعال به این کم‌ترین رسیده بود...

در طول این مدّت، سازمان انتشارات الهدی، با نهایت مهربانی و با وجود آن عزیزِ نازنین: جناب آقای حجازی، و حمایت‌های بی‌دریغِ آقای احمد مسجد جامعی، وزیر محترم سابق وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تصمیم داشت ترجمهٔ این کم‌ترین را برای ارسال به کشورهای فرانسوی زبان، به چاپ و انتشار رساند. سرانجام این اثر، در اردیبهشت ۱۳۸۲ منتشر گردید و به یاری پروردگار، و حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام، در خجسته سالروز ولادت آن بانوی بزرگوار ـ که همه چیزم از خداست و از اوست ـ این کم‌ترین موفّق به اخذ جایزهٔ بسیار ارزشمندِ ولایت گردید و همین‌طور هم جناب پروفسور چیتیک گرامی و فرهیخته، برای ترجمهٔ انگلیسی این اثر گران‌بها، جایزهٔ شایستهٔ «ولایت» را نصیب خود فرمودند.

این بود، آن چه به خاطر داشتم، و برای سردبیر محترم مجلهٔ «سفینه» ـ که امیدوارم هزارمین شمارهٔ آن مجله را نیز شاهد باشیم ـ خاضعانه تقدیم می‌دارم. امیدوارم که این توضیحات ناقص و طولانی، برای عزیزانی که قصد دارند به ترجمه و ترویج آثار اسلامی، به ویژه ادعیه و زیارت‌های شیعی به بهترین و زیباترین شکل ممکن همّت گمارند، مفید و مؤثر بوده باشد. ان شاءاللّه.